



آنجا که نمی‌توان از جامعه مدنی سخن گفت

مریوان وریا قانع

ترجمه از کردی: حسین محمدزاده*

امروزه یکی از تزه‌های اصلی تفکر سیاسی در کردستان، تز جامعه مدنی است. کمتر نیروی سیاسی و اجتماعی و روشنفکری‌ای دیده می‌شود که در مورد جامعه مدنی داد سخن ندهد و احترام گذاشتن و گوش فرادادن و توسعه آن را به عنوان بخش مهمی از سیاست‌های خود قلمداد نکند. اگر در دوره‌های پیشین مفهوم سوسیالیسم، مفهوم غالبی بود امروزه جامعه مدنی این نقش غالب را ایفا می‌کند. اما مفهوم جامعه مدنی از نظر تئوری همانند مفاهیم سیاسی در تفکر سیاسی گُرد، بحث قابل توجهی در مورد آن مطرح نشده و تحلیل بنیادهای فکری و فرهنگی و روانی آن [جامعه مدنی] در حدی هولناک هنوز غایب‌اند. اکثریت مقالات، نوشته‌ها و ملاحظاتی که در این رابطه به رشته تحریر درآمده است، چیزی غیر از تکرار مضمّن کننده تعاریف مکانیکی این مفهوم و تظاهری ناقص از نگرش چند فیلسوف سیاسی نبوده است. این نوشتار مختصر تلاشی است برای تعیین چندین محور در راستای تئویزه کردن جامعه مدنی در کردستان. در نگاه من این محورها از جمله محورهای فکری و سیاسی مهمی هستند که لازم است در چارچوب آن گفتگوهایمان را در مورد جامعه مدنی تداوم بخشیم.

بدون شک جامعه مدنی تنها به آن سازمان و ارگان و انجمن اجتماعی گفته نمی‌شود که بیرون از دولت و (جامعه سیاسی) حضور دارند و نقش آن‌ها نظارت بر قدرت و سیاست است. جامعه مدنی فقط مدرسه و خانواده و مسجد و رسانه و سندیکا و انجمن‌های هنری و ادبی و ورزشی

* کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

نیست. در کردستان مخصوصاً نمی‌توان جامعه مدنی را به این ابعاد محدود ساخت. هر کس که از وضعیت درونی جامعه کردستان مطلع باشد می‌داند که خیلی از این انجمن‌های ملک دولت هستند و به شیوه‌های مختلف دولت را در اندام جامعه کردستان تداوم بخشیده که بخش اعظم کارهایشان غیر از جذب مردم برگرد حزب، عبارت است از نظارت و به نظم در آوردن جامعه.

جامعه مدنی غیر از بعد سازمانی آن دارای بعدی معنوی یا سمبلیک بوده که از نگاه من نه تنها کم اهمیت‌تر از بعد سازمانی آن نیست بلکه مهمتر و مؤثرتر نیز می‌باشد. محورهایی که در این جا من تعیین نموده‌ام وابسته به این بُعد معنوی جامعه مدنی‌اند و عبارت‌اند از مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها، افکار، سمبل‌ها و ساختارهای روانی و تضادهای روشنفکری که در اجتماع به مثابه نیروی اخلاقی و روشنفکری و وجدانی و روانی حضور دارند. این نیروی سمبلیک هم می‌تواند به نفع تقویت و ثبات جامعه مدنی عمل کند و هم مانعی در راه توسعه و حفاظت از آن باشد. برای شناخت ابعاد معنوی جامعه مدنی می‌توان این محورها را از هم باز شناخت.

۱- جامعه مدنی و ترس

در فضایی که آکنده از ترس باشد نمی‌توان از جامعه مدنی سخن گفت، ترس دشمن درجه یک جامعه مدنی است چرا که ترس سرکوبگر و محدود کننده شماری از آزادیهاست. وقتی آزادی نباشد جامعه مدنی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. حضور ترس آن فرصت را از افراد و گروه‌ها می‌گیرد که بتوانند به شیوه‌ای متفاوت و آزادانه رأی و تحلیل، دیدگاه و جهان‌بینی، خواست و آرزو، مژده‌ها و انتظارات خود را اعلام دارند و شکل سازمانی بدان ببخشند. برای ابتکار در تشکیل انجمن و بخشیدن فرم سازمانی به مجموعه‌ای از ارتباطات و خواست‌ها و منافع عمومی، باید موقعیتی فراهم شود که این نیروها از تشکیل یک سازمان ترس به دل راه ندهند. ترس نیرویی روانی است که مدام در سایه پروژه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار دارد که خواهان خلق انسان و گروه‌های کوچک و حلقه به گوش و بی‌خاصیت‌اند. ترس همچنین پروژه خلق دنیایی تاریک و زیرزمینی است که هم شأن دنیای آشکار و عینی است که در آن زندگی می‌کنیم. پیش فرض جامعه مدنی نشان از آمادگی قدرت و اجتماع و نیروهای اجتماعی برای فاش‌سازی است، فاش شدن در برابر خود و دیگری و اجتماع به مثابه یک حکمیت. فلسفه جامعه مدنی، فلسفه ممانعت از دنیای پنهان و ناآشکار انسان است که گروه‌هایی دزدکی آن را به منظور اظهار خواسته‌های متفاوتشان می‌سازند. معنای جامعه مدنی ممانعت از تشکیل دو دنیایی است که یکی از

آنها شفاف و آشکار، دیگری پنهان و پوشیده، یکی از آنها سازگار با مکانیزم قدغن کردن و سرکوب، دیگری عرصه‌ی برهم زدن قوانین قدغن کردن، در یکی از آنها مکان بله گفتن و هلهله گفتن و دیگری مکان «نه» گفتن و نفرین کردن است. از این رو از دید روانشناسی اجتماعی جامعه مدنی به معنای ختمیت بخشیدن به شیزوفرنی اجتماعی است که جامعه مدنی را به شیوه‌ای عمومی به دو سوی متضاد هم تقسیم می‌کند، یک سو آشکار و عینی و یک سو زیر زمینی و مخفی. بدون شک ترس فقط نیرویی روانی نیست بلکه نیرویی سازمانی نیز هست. کم نیستند سازمانهایی که وظیفه آنها برجسته‌سازی و نشان دادن و الگو قرار دادن ترس است. سازمانهای امنیتی و اطلاعاتی، ارگانهای نظامی و نیروهای زمینی ویژه و غیره می‌توانند به شیوه مستقیم و غیر مستقیم تبدیل به وسیله تولید وحشتی شوند که قدرتمندان می‌خواهند آنها را در جامعه شیوع دهند. به شیوه‌ای دیگر می‌توان گفت ترس، کشنده هر نوع دینامیسم اجتماعی است، زیرا هیچ نیروی ترسو و ترسانیده شده نمی‌تواند بیرق‌دار پروژه‌ی حقیقی تغییر باشد، مخصوصاً تغییراتی که دارای خاصیتی به روز و آرام و آشکار باشد و شیوه یورش و حمله و بدون شک خشونت‌آمیز به خود نگیرد.

۲- جامعه مدنی و خشونت

خشونت یکی دیگر از دشمنان جامعه مدنی است. هیچ چیز به اندازه خشونت به بنیادهای جامعه مدنی آسیب نمی‌رساند. در هر کجا که خشونت زبان گفتاری قدرت و اقشار گوناگون دیگر باشد همانجا و همزمان نیروی میلشما حضور دارند و نه جامعه مدنی. فرقی نمی‌کند این خشونت مادی باشد یا غیر مادی. جامعه مدنی بجای تازیانه و گلوله و شلاق، بجای ارزش‌های اخلاقی که انسان را محکوم به حقارت و سکوت می‌کنند، مستلزم میکروفن و مجلس گفتگو و روزنامه‌های آزاد است. لازمه‌اش یک فلسفه اخلاقی است که از آزادی شروع می‌کند نه از ممنوع کردن و تحمیل کردن. در این فلسفه، آزادی مثل حق شناخته می‌شود؛ مثل پروژه‌ای بی‌انتهای، نه تنها به مانند هدیه حزب و رئیس و قدرتمندان برای افراد و گروهها و اجتماع. وجود رسانه‌ها برای تغییر آزادانه، وجود یک نقطه اخلاقی - پیوند یافته با تفکر تساهل و مقبولیت تفاوت‌ها، وجود گفتگو بجای خشونت، از شروط اساسی تغییر خشونت در جامعه از طریق جامعه مدنی هستند. اگر فلسفه جامعه مدنی فلسفه تبدیل جامعه به یک کارگزار اجتماعی درجه یک و یا نیرویی که به دیگر نیروها مشروعیت می‌بخشد باشد، در آن هنگام درک خواهیم کرد که خشونت برای جامعه مدنی چه پروژه

دهشتناک و کشنده‌ای است: پروژه‌ای برای به برده‌گی کشاندن جامعه و حذف تمام مصادر مشروعی که به اجتماع یک نیروی عظیم معنوی و سمبولیک می‌بخشد.

تهدید دیگر خشونت در این نکته است که می‌تواند به خالق یک زیبایی‌شناسی ویژه‌ای تبدیل شده و ابعادی شعرآسا و سمبولیک به خود بگیرد و معنایی فراتر از قدرت و توان و تخریب بدان ببخشد. در تحلیل خشونت باید بدین نکته آگاه باشیم که خشونت غالب اوقات وسیله‌ای نیست برای بدست آوردن چیزی یا هدفی معین. بلکه نوعی زیبایی نیز هست که می‌توان آنرا «زیبایی‌شناسی هتک» نامید. منظور از این بعد زیبایی معناهاست که خشونت خارج از چهارچوب فیزیکی‌اش به خود می‌گیرد. «زیبایی‌شناسی هتک» مسائل را از زمینه اصلی‌شان جدا ساخته و به یک زمینه جادویی منتقل می‌کند که در این زمینه جادویی معناهایی فراتر از حقیقت فیزیکی خشونت می‌یابند. برای مثال تجاوز به یک زن در حالت جنگ و یا اسیر کردن، کاریست عینی و حادثه‌ایست که فیزیک در آن حضور دارد. اما در چنین وضعیتی این تجاوز به عنوان کاری سمبولیک تعبیر شده و بعدی زیبایی‌شناختی بدان بخشیده می‌شود به طوری که تجاوز به این زن به تجاوز به یک ملت، یک عشیره یا مذهب تصعید می‌یابد. به عنوان مثال معانی قتل کودکی در زمینه سمبولیک آن به عنوان مرگ آینده آن مسئله‌ای است که بچه همچون سمبل آن در نظر گرفته می‌شود.

۳- جامعه مدنی و سیاست

یکی از عوامل بسیار مهم جامعه مدنی استقلال فکری، معرفتی و روشنفکریت است. استقلال فکری خود بدان معناست که دولت یا حزب نباید از بالا در تلاش برای مسلط شدن بر اوضاع تلاش کند و در حقیقت نایستی تنها بازیگر چنین بازیهایی باشد. در جامعه مدنی، اندیشه، روشنگری و راههای تأویل آزادند، جامعه مدنی مکان مبادله تعبیر و تفسیر و بحث‌های مختلف و متفرق و متضاد است. در این بازی، اجتماع احساس می‌کند که در درونش توان و دید و پروژه و مؤرده و انتظارات مختلف وجود دارد. بدون شک این آزادی بدان معنا نیست که حزب دارای روشنفکر و سیر تفسیر و رسانه مستقل نیست، بلکه بدان معناست که جامعه دارای سیر تفسیر و روشنفکر و سازمان منحصر به خود است که می‌تواند از حنجره متفاوت صداهای متفاوت ادا کند.

جامعه مدنی هنگامی می‌تواند دولت و دیگر مراکز قدرت را وادار به تغییرات بنیادی کند که آزاد بوده و دارای رسانه آزاد مخصوص تمایلات خود باشد. بدین شیوه جامعه مدنی به معنای

امضای قرارداد اجتماعی از طرف نیروهای اجتماعی است که در آن هر نیرویی آزادی و مشروعیت و وجود و حق توسعه و انتخاب شیوه زندگی و اخلاق و لذت اجتماعی و زیبایی نیروهای دیگر را مورد تأیید قرار می‌دهد. در جامعه مدنی هیچ نیرویی نمی‌تواند سخنگوی همگان باشد. کسی نمی‌تواند همانند وکیل عامه ملت و جامعه حرف بزند. در جامعه مدنی هر نیرویی در چهارچوب قراردادی که امضاء نموده است برای خود و برای سود و خواست‌های خودش تلاش می‌کند. در این چهارچوب قانون و ارزش‌ها و راههای رقابت اجتماعی آرام به روشنی مشخص شده است و خط قرمزهایی وجود دارد که هیچ کس نمی‌تواند از دایره آن فراتر رود. چرا که با فرا رفتن از این خط قرمزها امنیت اجتماعی و بنیادهای آزادی و چهارچوب همزیستی نیروها در هم می‌ریزد. جامعه مدنی بدین معنا تشکیل یک اجماع اجتماعی حداقلی بر پایه یک تفاهم اجتماعی گسترده است. این مسئله در وهله اول تعیین یک چهارچوب سیاسی و اجتماعی مناسب برای رقابت اجتماعی و مشخص نمودن تابوهایی است که همگی باید به آن احترام بگذارند. به عنوان مثال عدم تخلف از قانون و یکسانی همه در برابر آن. در چنین وضعیتی سیاست عبارتست از نتیجه مجادله و رقابت و قرارداد اجتماعی نه طرح و نقشه‌های پشت در اتاق‌های بسته، [در اینصورت] سیاست به کاری عمومی و آشکار تبدیل می‌شود و بخش عظیمی از صفت‌های پنهان کاری را از دست خواهد داد. بدین شیوه فلسفه جامعه مدنی خواهان نوعی جدید از سیاست است، که آن را از تاریکی به روشنی آورد، از اتاق بسته به خیابان و از روان بسته حاکمان به سوی گفتگوی باز و هویدای اجتماع.

۴- جامعه مدنی و حزب

یکی از فرضیه‌هایی که تهدیدی برای جامعه مدنی است، فرضیه تک‌حزبی یا حزب رهبر یا حزبی است که مرتب می‌خواهد آن قدر فربه شود که همه اجتماع را در بر گرفته و به جای آن قرار گیرد. بدون بی‌اعتباری این فرضیه‌ها بحث از جامعه مدنی مشکل به نظر می‌رسد. جامعه مدنی فقط در غیاب این فرضیه‌هاست که می‌تواند مسیرهای متفاوت ایدئولوژی فکری و سیاسی درون خود را باز شناخته و زمینه اعلام وجود سیاسی و فرهنگی و اخلاقی برای آن‌ها بیافریند. حزب واحد به معنای اجبار کردن جامعه به خطوط عمومی تفاسیر آن حزب است. تفسیر آن حزب از دنیا و پدیده‌ها و تسلیم شدن به هویت و معنا و انتظارات آن است. این مسئله در عمل به معنای عقب نشینی تمام نیروهای دیگر از تفاسیر خودشان و یا حداقل عقب‌نشینی از تمام تفاسیری است

که در تضاد با حزبی که خود را «قائد» می‌داند، قرار گرفته است. هر جنبش سیاسی که پرچمدار پروژه جامعه مدنی است باید مدام در این فکر باشد که به نیرویی توتالیتر تبدیل نشود، در کنار مسائل بسیاری باید تلاش کند قالبش دچار آماس نشود. کوچکی خود را در قبال جامعه به مثابه حقیقتی جامعه‌شناختی قبول کند. بدون شک قرارداد حزب در قالبی کوچک و جلوگیری از رشد سرطانی آن و پیشگیری از سیطره یافتن بر جامعه، هم به نفع حزب و هم به نفع احزاب دیگر و اجتماع نیز خواهد بود. حزب بدین شیوه می‌تواند مسئولیت اجتماعی را در سرتاسر جامعه و در میان نیروهای گوناگون اجتماعی تقسیم کند و آن وظیفه سنگین را از گردن خود وانهد که او را تنها مسئول در مقابل مشکلات ریز و درشت سیاسی و اجتماعی می‌داند. در عین حال جامعه به آزادی‌ای دست می‌یازد که می‌تواند منتخبان را تعیین کند نه اینکه حزب یا رئیس حزبی را از بالا بر او تحمیل نماید، جامعه خود تصمیمات مربوط به خود را اتخاذ می‌نماید و گروه‌های دیگر نیز مسئول شناخته می‌شوند. بدون شک حفظ حزب حداقلی (کوچک) کاری نیست به طور اتوماتیک انجام شود، چیزی نیست که حزب در یک موقعیت خاص در سازمان درباره آن تصمیم‌گیری کند. لازمه انجام این خواست‌ها تعیین استراتژی و برنامه و مبارزه‌ای بی‌امان است که در آن گفتمان جامعه مدنی جایگزین حزب پیشرو و رهبر گردد. به خاطر این مسئله که قدرت همیشه در اختیار فرد و حزبی واحد قرار نداشته باشد، درست کردن چندین قدرت مستقل و مکانیزم‌های اختصاصی که مانع این کار باشند، لازم می‌آید. در این معنا گفتمان جامعه مدنی از حزب می‌خواهد که بیرون از حزب در فکر تأسیس قدرت‌های مستقل و منتقد و متفاوت باشد که اینان بتوانند حزب و کارگزاران حزب را از انحراف و سوء استفاده از قدرت و قدم در راه تأسیس دیکتاتوری باز دارند. اگر در وضعی استثنائی حزب به نیروهای اجتماعی بیرون از خود اجازه انتقاد را نداد در این هنگام نمی‌توان از پروژه‌ی دموکراسی و پیش از آن از جامعه مدنی سخن گفت.

۵- جامعه مدنی و حقیقت

در جامعه‌ای که معیار برای شناخت حقیقت وجود دارد جامعه مدنی نمی‌تواند شکل بگیرد؛ حقیقتی که تعیین کند کدام خوب و کدام بد و کدام درست و کدام اشتباه، کی دلسوز و چه کسی خائن است. هر کس، گروه و جناحی، حزبی، اگر حداقل اقدامی برای خود، جامعه و فرد و گروه قائل باشد، باید به این حقیقت اعتراف کند که ایشان سخنگوی بخشی از حقیقت هستند و هیچ کس و هیچ جناحی تمام حقیقت را راهبری نمی‌کند.

شناخت حقیقت به مثابه نتیجه گفتگوی اجتماعی، نه مثل یک موضوع ارائه‌ای که سرزمین همه قدرتها و افراد اجتماع است و نه سرزمین گروه یا رهبری خاص، یکی از ضروریات بسیار مهم وجود جامعه مدنی است.

در حقیقت آرامش اجتماعی و سیاسی در وهله اول در گرو این مسئله است که حقیقت، تقسیم شود و هر فرد، جناح و قدرتی از این اصل جامعه‌شناختی آگاه شود که تنها قسمتی از حقیقت را راهبری می‌کند و آخرین حقیقت هم زاده نشده است. حقیقت نهایی لازمه‌اش نتیجه گفتگوهای اجتماعی و تبادل آراء و افکار جداگانه است، نه یک مسئله تحمیلی که یکبار به نام این و بار دیگر بنام ایدئولوژی و کاریزما و رهبر و خانواده‌ای خاص هویدا می‌شود. عدم حضور این دیدگاه در مورد حقیقت به معنای حضور مستدام جنگ سیاسی و اجتماعی و مذهبی و به معنای ویرانی جامعه مدنی است.

کسی که می‌پندارد حامل آخرین حقیقت است، کسی که در این رؤیاست تمام راستی‌ها در جیش هستند، آمادگی دارد برای پیاده کردن و تحمیل این راستی‌ها در روی زمین هر نوع پلیدی را انجام دهد. در حقیقت تجربه تمام قدرتهای توتالیتر نشان داده است که نقطه شروع کارشان این نکته بوده که حاوی آخرین حقیقت‌اند و در راه پیاده کردن و حفاظت این حقیقت هر حرامی حلال است. کسی که می‌پندارد حامل آخرین حقیقت است، فقط با این نکته آرام نمی‌گیرد که این حقیقت چیزی است مختص او، این نوع عقلانیت چنین می‌پندارد که راه چاره کلیه مشکلات را بلد است، این نوع حامیان حقیقت جامعه را مثل مجموعه‌ای از نیروهای متفاوت و متنوع در نظر نمی‌گیرند که جهان‌بینی‌های مختلفی دارند، و انسان را چون موجودی هرمنوتیکی نمی‌نگرند که مدام اشیاء را تفسیر میکند، در این دیدگاه انسان یک ماشین کپی کردن است، کپی کردن حقیقت شک‌آلود این عالیجنابان. این دیدگاه نسبت به حقیقت، انسان را از نیروی شک کردن خنثی می‌سازد که در واقع زیباترین و شعرآمیزترین بعد روحی انسان است. تاریخ قرن بیستم به ما نشان داده است که این حقیقت پرستان، کسانی که می‌پندارند حامل آخرین حقیقت در مورد زندگی و تاریخ و جهان هستند و در راه پیاده کردن این حقیقت بهشت را به زمین ارمغان می‌دهند، جهنمی ساخته‌اند که حیات را از ده‌ها میلیون انسان گرفته است.

۶- جامعه مدنی و روشنگری و روشنفکران

جامعه مدنی بدون نوعی آگاهی، روشنگری یا معرفتی خاص شکل نخواهد گرفت. این آگاهی

به شیوه عمومی شامل آگاهی انتقادی و نسبی است، انتقادی بدین معناست که در مقابل استراتژیهای به سکوت واداشتن، به نظم در آوردن و بی حقی سکوت نخواهد کرد و نسبی بودن این آگاهی بدین معناست که در لوای حقیقتی مطلق داد سخن نمی‌دهد و دنیا و پدیده‌هایش را سیاه و سفید نمی‌بیند. این آگاهی بدون شک آگاهی شناخت فرد و دسته و گروه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برای حق و وظیفه و آزادی و مرزبندی‌هایشان نیز هست. آنچه که این کلیت متضاد را حفظ می‌کند و بنیادهای صلح اجتماعی را در میان بازیگران مختلف فراهم می‌آورد وجود گفتمانی سیاسی، حقوقی، فکری و روشنگرانه است که اختلافات را مورد تأیید قرار داده و وسعت خاصی برای تفسیر روشن فراهم کرده و دارای قوانین باز و دمکراتیک برای کشمکش اجتماعی باشد. در چنین وضعیتی کوچک و بزرگ بودن وسعت چنین تعبیری از طرف هر کدام از نیروها وابسته به میزان آمادگی عقلانی کار کردن و اداره کشمکش‌های خود این نیرو در اجتماع است و نه وابسته به قدرت و فشار نیروهای خارجی که خود را در چارچوب حفظ اختلافات بزرگتر می‌پندارد.

جامعه مدنی بدون یک آگاهی ریشه‌دار نسبت به تفاوت و حق دیگری بودن ناممکن است. اختلاف عبارت است از زیرساختار فکری، اخلاقی و سیاسی که فرضیه جامعه مدنی بر بنیان آن قرار می‌گیرد. در این هنگام افراد و گروهها از تفاوت‌های خود با دیگران مطلع می‌شوند، که این خود به معنای اطلاع یافتن از تفاوت‌های دیگران است. آگاهی نسبت به تفاوت‌های دیگری، آگاهی‌ای است نسبت به تفاوت‌های خودیت خویش. از این رو هر گروه اجتماعی و هر فردی مجبور است برای اثبات تفاوت‌هایش، تفاوت‌های دیگری را تأیید کند. از این رو روشنفکری که تفاوت‌ها را تئوریزه می‌کند و از زیبایی و لذت و شیوه زندگی و اخلاقی متفاوت دفاع کند، شرط اساسی شکل گرفتن و استحکام ستون‌های جامعه مدنی است.

۷- جامعه مدنی و کفر

پروژه جامعه مدنی پروژه تأسیس بهشت در زمین نیست بلکه پروژه جلوگیری از ایجاد جهنم است. خطرناکترین قدرت، قدرتی است که ندای بنیاد نهادن بهشت را سر می‌دهد. چنین ندایی از دریای خون ریخته تکفیر دین و ایدئولوژی گذر می‌کند. چنانچه گفته شد حقیقت در پروژه جامعه مدنی ثمره دیالوگ و قرارداد اجتماعی است. یعنی حقیقت یک پدیده پیشینی نیست و به هیچ عنوان مطلق هم نیست. برعکس کفر انحراف از حقیقتی مطلق انگاشته شده است، کفر

انحراف از یک حقیقت است که نیرویی به مانند تنها حقیقت با آن رفتار می‌کند و بیرون از این حقیقت سرزمین کفر دینی و ایدئولوژی انگاشته می‌شود. اگر در جایی کفری صورت گرفت این بدان معناست که در اینجا حقیقتی است که هر کسی آن را قبول نکند کافر پنداشته می‌شود. این به معنای مُهر تأییدی است بر مرگ پروژه جامعه مدنی و دموکراسی. جامعه مدنی از یک جامعه عقلانی آزاد سخن می‌گوید که در آن افراد، گروه‌های دارای حق انتخاب آزاد و مستقل‌اند و هر کس طبق فهم و دانش خود معانی دنیا و سیاست و دین و اخلاق را تفسیر می‌کند. آشکارا آن چه در اینجا جایی برای عرضه ندارد مفهوم کفر و تکفیر است.

۸- جامعه مدنی و قربانی

فرضیه قربانی بر این مبنا متکی است که از یک چیز مقدس سخن می‌گوید که فراتر از فرد و جامعه است، قربانی راوی داستان مقدسی است مقدس‌تر از خود زندگی. همیشه در فراسوی قربانی مسئله‌ای وجود دارد که از زندگی افراد و گروه‌ها مهم‌تر است و مرتب از زندگی بخشش می‌خواهد. فرضیه قربانی تا زمانی که در حوزه مجموعه‌ای از راز و رمز آیینی قرار دارد کم‌تهدیدتر است از زمانی که به بخشی از گفتمان و اعمال در حوزه سیاست در باره جامعه و زندگی درآیند. وقتی اخلاق و فرهنگ سیاسی به اخلاق و فرهنگی تبدیل می‌شوند که قربانی دادن گفتمان‌شان باشد، در این هنگام انسان و اجتماع و زندگی به خدمت مسئله‌ای در می‌آیند که سیاست آن را قداست بخشیده است. قربانیها همیشه اسم‌های متفاوتی به خود می‌گیرند، قربانی در راه سود ملی، قربانی در راه منابع اجتماعی، قربانی در راه امنیت اجتماعی، و چندین اسم دیگر که هر بار به شیوه‌ای از شیوه‌ها برگزیده می‌شوند. بدون شک سیاستی وجود ندارد که فهم مشخصی از قربانی و از کاربرد این مفهوم نداشته باشد. حتی تفکر قرارداد اجتماعی را می‌توان با اصطلاحات قربانی تشریح نمود. برای مثال می‌توان گفت که در این قرارداد بعضی از افراد بخشی از حقوق خود را به عنوان قربانی فدای دیگران می‌کنند. مسئله وجود یا عدم وجود این مفهوم نیست، مسئله در اینجا است که قربانی به زبان اصلی گفتگوی سیاسی تبدیل شود، سیاست مدام قربانی بطلد و قربانی را به یکی از استراتژیهای بقای خود تبدیل کند. بخش عظیمی از تجربه قربانی دادن این درس را به ما می‌دهد که هر کجا که قربانی گفتمان غالب سیاست بود در اینجا شیئی مورد پرستش است که از رهبر و رفقاییش و در بهترین حالت از رهبران حزب فراتر نمی‌رود. بدین خاطر نمی‌توان از یک طرف با زبان قربانی حرف زد از طرف دیگر دم از جامعه مدنی زد.

حزب یا اجتماعی نمی‌تواند با زبان قربانی دادن با اعضایش گفتگو کند و در عین حال ادعا کند که علمدار مدنی کردن زندگی و جامعه و انسان نیز هست.

منبع:

- www.rahand.com

لازم به ذکر است که ترجمه و چاپ این نوشتار با اجازه‌ی نویسنده‌ی آن صورت گرفته است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی